

بنام خدا

# ضرب المثل ها و داستان هایشان

(معنی ضرب المثل ها و ریشه های آنها)

به کوشش: الهه رشمه  
تصویرگر: سارا ابرجی

انتشارات سما

## مقدمه

بی‌تردید تاریخ زبان پارسی ایران از حیث فراوانی مثل‌ها، حکایات در ردیف چند کشور اول جهان قرار دارد. در این گویش کهن داستان‌هایی خلق شده که هر کدام شاهی بر قدمت و شیوایی این زبان شیرین می‌باشد. در گذشته مثل‌ها و حکایات از طریق نقل و قل بزرگان و ریش‌سفیدان از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. تا این داستان‌ها به نسل امروزی رسیده و وظیفه ما نیز حفظ و نگهداری داستان و تاریخ این ضرب‌المثل‌ها می‌باشد.

برای اولین بار در حدود قرن دهم هجری شعوری نیشابوری موفق شد تعداد محدودی از ضرب‌المثل‌ها را در قالب رساله‌ای تحت عنوان «ضروب امثال فارسی» گردآوری نماید و اولین قدم را در جهت جمع کردن مثل‌های فارسی بردارد. و سپس سیدعلی‌اکبر قائم‌مقام فراهانی با نوشتن کتابی تحت عنوان «نامه داستان» تقریباً کار ناتمام شعوری نیشابوری را بسط و گسترش داد. اما امروز، بیش از صدها کتاب در همین ردیف تالیف و جمع‌آوری و چاپ شده است.

داستان‌های ضرب‌المثل‌ها در عمق فرهنگ و تمدن هر جامعه‌ای وجود دارد و در زمان سخن گفتن در مورد مسائل مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. در زبان شیرین پارسی گنجینه بزرگی از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها وجود دارد که می‌توان با خواندن آن‌ها با میراث کهن کشور خود آشنا شد و به مجموعه‌ای

- ۱۲۱ ..... چاه نکنده منار را می دزدد
- ۱۲۵ ..... چه کشکی، چه پشمی!
- ۱۲۸ ..... چهار دیواری اختیاری
- ۱۳۱ ..... چیزی که عوض داره، گله نداره
- ۱۳۲ ..... حاجی ما هم شریکیم
- ۱۳۳ ..... حرف مرد یکی است
- ۱۳۶ ..... حساب به دینار، بخشش به خروار
- ۱۳۸ ..... حکایت موش و قالب پنیر
- ۱۴۰ ..... خدا شری بدهد که خیر ما در آن باشد
- ۱۴۳ ..... خروس اگر خروس بلشه توی راه هم می خونه
- ۱۴۵ ..... خروس بی محل
- ۱۴۷ ..... خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو
- ۱۵۰ ..... خود کرده را تدبیر نیست
- ۱۵۲ ..... خودش را بیار ولی اسمش را نیار
- ۱۵۴ ..... خیاط در کوزه افتاد
- ۱۵۶ ..... دانه دیدی، دام ندیدی
- ۱۵۹ ..... در دروازه رو می شه بست، اما دهان مردم رانه
- ۱۶۲ ..... دروغ از دروازه تو نمی آید
- ۱۶۴ ..... دروغ مصلحت آمیز بهتر از راست فتنه انگیز
- ۱۶۸ ..... دزد باش و مرد باش
- ۱۷۲ ..... دست بده ندارد
- ۱۷۵ ..... دسته گل به آب داد
- ۱۷۸ ..... دشمن دانا به از نالان دوست
- ۱۸۰ ..... دعوا سر لحاف ملاصرالدین بود
- ۱۸۲ ..... دل به دل راه دارد
- ۱۸۵ ..... دو قورت و نیمش باقیست
- ۱۸۷ ..... دوباره بسم الله ...
- ۱۹۰ ..... دوستی با مردم دانا نکوست
- ۱۹۳ ..... دوستی خاله خرسه

- ۵۳ ..... اگر بشود، چه شود
- ۵۴ ..... اگر تو کلاغی من بچه کلاغم
- ۵۶ ..... اگر خیلی بسوادی برو خط پیشانی خودت را بخوان
- ۵۹ ..... اگر پیش همه شرمندم، پیش دزد روسفیدم
- ۶۱ ..... ایراد بنی اسرائیلی می گیرد
- ۶۳ ..... این املزاده را که با هم ساختیم
- ۶۷ ..... این شتر را جای دیگری بخوابان
- ۶۹ ..... با دم شیر بازی نکن
- ۷۲ ..... با شیطان ارزن کاشته
- ۷۴ ..... با همه بله، با ما هم بله
- ۷۶ ..... با یک تیر دو نشان زدن
- ۷۸ ..... بلبات هم زبانش دراز بود که مجبور شدم بخورمش
- ۷۹ ..... بلا آورده را بلا می پرد
- ۸۱ ..... بالاتر از سیاهی رنگی نیست
- ۸۴ ..... بز خری می کند
- ۸۶ ..... بشنو و باور مکن
- ۸۸ ..... به هزار و یک دلیل
- ۹۰ ..... پوست خرسی که شکار نکردی نفروش
- ۹۳ ..... پهلوان پنبه
- ۹۶ ..... تا ابله در جهان هست مفلس در نمی ماند
- ۹۸ ..... تا کور شود هر آن که نتواند دید
- ۱۰۰ ..... تب کرد و مرد
- ۱۰۳ ..... تخم مرغ دزد، شتر دزد می شود
- ۱۰۶ ..... تفرقه بینداز و حکومت کن
- ۱۰۹ ..... تیری در تاریکی
- ۱۱۱ ..... جا، جای ماندن نیست
- ۱۱۳ ..... جوجه را آخر پاییز می شمرند
- ۱۱۶ ..... جور استاد به زمهر پدر
- ۱۱۹ ..... جیک جیک مستونت بود فکر زمستونت بود

## آب اینجا و نان اینجا، کجا بروم بهتر از اینجا؟

مورد استفاده:

در مورد افرادی گفته می شود که به آنچه دارند قانع هستند و از تلاش و کوشش واهمه دارند.

در روزگاران قدیم، مرد جوانی بود که به دنبال کار می گشت و چند روزی را در کارگاه آهنگری کار کرد. سپس با خود گفت: من نمی توانم روزانه این همه وقت دم کوره سوزان کار کنم و به فولاد گداخته پتک بگویم. او چند روزی را با مزد این چند روز کار در خانه خورد و خوابید و بعد دوباره به دنبال کار گشت. پسرک این بار از کارگاه کفاشی سردرآورد و چند روزی آنجا کار کرد. بعد از چند روز با خود گفت: من نمی توانم مدت طولانی اینجا کار کنم. هر روز میخ و سوزن در انگشتم فرو می رود و دستم را زخمی می کند در ثانی بوی چرم تازه حال من را بد می کند پس دوباره بعد از چند روز مزدش را گرفت و به خانه رفت. چند روزی را فقط خورد و خوابید تا پولهایش تمام شد و دوباره این کار را ادامه داد تا جایی که همه مشاغل را امتحان کرد. ولی در هیچ شغلی زیاد دوام نیاورد و چون پول نیاز داشت به دنبال کارهای خلاف و دزدی که زحمت کمتری داشت کشیده شد. مدتی با پول دزدی روزگار گذراند تا اینکه عاقبت دستگیر شد و قاضی حکم به زندانی شدن او داد. روزهای اول ماندن در زندان برایش سخت بود ولی مدتی که گذشت از زندان خوشش آمد. خیلی برایش خوب بود می توانست راحت بخورد و بخوابد بدون اینکه لازم باشد کار کند و زحمت بکشد تازه در زندان سر پناهی داشت که لازم نبود کرایه اش را بپردازد. با خود گفت: اینجا بهترین جا برای من

- ۳۳۷ ..... نان خودش هم از گلویش پایین نمی رود
- ۳۴۲ ..... نانش بده، نامش می پرس
- ۳۴۶ ..... نرود میخ آهنین در سنگ
- ۳۴۷ ..... نعل وارونه می زنه
- ۳۵۰ ..... نمک گیر شده
- ۳۵۳ ..... نوش دارو بعد از مرگ سهراب
- ۳۵۷ ..... نه خانی آمده، نه خانی رفته
- ۳۵۸ ..... نه کور می کنده، نه شفا می دهد
- ۳۶۱ ..... نه نر است، نه ماده ملامه
- ۳۶۴ ..... نیش عقرب نه از ره کین است
- ۳۶۶ ..... وقتی همه کدخدا باشند ده ویران می شود
- ۳۶۹ ..... هر چه کنی به خود کنی
- ۳۷۲ ..... هر چیزی که خوار آید، یک روز به کار آید
- ۳۷۴ ..... هر چیزی تازه اش خوبه، الا دوست
- ۳۷۶ ..... هر وقت کسی شدی بگو خراب کنم
- ۳۷۸ ..... هر چه می گویم نر است می گوید بدوش
- ۳۸۰ ..... هم از گندم ری جلمانده، هم از خرما ی بغداد
- ۳۸۲ ..... هم چوب را خورد هم پیاز را، هم پول داد
- ۳۸۴ ..... هم خدا را می خواهد هم خرما را
- ۳۸۶ ..... همان طور که می زاید، همان طور هم سرزا می رود
- ۳۸۸ ..... هیچ گرانی بی حکمت نیست، هیچ ارزانی بی علت
- ۳۹۱ ..... یک خشت خام بگذار درش
- ۳۹۴ ..... یک روز من یک روز استاد
- ۳۹۶ ..... یک کلاغ چهل کلاغ
- ۳۹۸ ..... یک لحظه غفلت، یک عمر پشیمانی